



دیدار بنفشه زار را باور کن
بیداری جویدار را باور کن
برشاد شادمان گلبرگ دخت
کتر و کی بهبار را باور کن



رضا مقصدی

درود بر آفتاب

آفتابی که از مشرق جان ما برمی آید
و ما را با آب و آینه، پیوند می دهد
زندگی، سبز. عشقها آبی و آرزوهای ما
سرخابی اند. پایبای پیام آوران بهار، در جشنواره ی
معطر روزگار، حضور می یابیم و آسمان نوروز را
از رنگین کمان مهر، آذین می بندیم
ایران جان ما گل افشان باد

از سبزترین جای وطن آمده ام
با خاطره ی چای و چمن آمده ام
مضمون زلال روزگارم عشق ست
در باز کن ای سپیده! من آمده ام

من آمدم از چراغها بنویسم
از درد بلند داغها بنویسم
تا شادی هر جوانه، جان تازه کند
یکبار دگر زباغها بنویسم

برخیز و بیا بهار را مهمان کن
موسیقی بیقرار را مهمان کن
بگشا! بگشا! پنجره هایت را، باز
آواز دل انار را مهمان کن

در خانه، صدای پای گندم سبزیست
در سینه، سروده های گندم سبزیست
شادا زپس زردترین حادثه ها
شعر من و ماجرای گندم سبزیست

اینچایم و ریشه های جانم آنجاست
شادابی باغ ارغوانم آنجاست
دیربست در این قفس، نفس می شکم
گر خاک شود تنم، روانم آنجاست